**هو اللّه**

در اين عصر انوار که قرن حضرت پروردگار است و از پرتو شمس حقيقت انوار مدنيّت در جميع آفاق در انتشار و کمالات انسانی و فضائل رحمانی مانند بارقه صبح در شرق و غرب بقسمی منتشر که درندگی و خونخوارگی در بين بشر از عوائد متروکه گشته بلکه در ممالک متمدّنه بکلّی فراموش شده تعرّضات مذهبيّه بکلّی زائل و تعصّبات جاهليّه باطل گرديده در بين شعوب و قبائل غير از محاربات دوليّه و افکار سياسيّه منازعه و معارضه و مضاربه‌ئی باقی نمانده جميع امم و ملل در مهد امن و امان مستريح و کافه طوائف از شرّ ستمکاران امين و در حصن حصين. در ايران چون ندای الهی بلند شد و صبح نورانی دميد و شمس حقيقت درخشيد نفوسی از اسفل درکات جهل نجات يافته بأعلی درجات انسانی فائز گشتند و مرکزسنوحات رحمانی شدند روح مجسّم گشتند و عدل مصوّر گرديدند و باخلاق روحانی و فضائل آسمانی در جهان انسانی جلوه نمودند و امّا پيروان مذهب قديم که بر تعاليم و تقاليد عتيقه باقی و بر قرار ماندند روز بروز بر جهل و نادانی افزودند بقسميکه گرگان درنده گشتند و کلاب گزنده شدند در خونخوارگی از سباع ضاريه و ذئاب کاسره گوی سبقت ربودند و بنای تعرّض باين نفوس مبارکه گذاشتند هر روز فتنه‌ئی بر پا نمودند و هر ساعت ستمی آغاز کردند هر وقتی آتش فساد برافروختند و پاکانرا بنار حقد و حسد بسوختند سرها بنيزه نمودند و باطفال ستيزه کردند مال و منال تالان نمودند و خانه و کاشانه تاراج کردند اطفال و نسوان از وطن اخراج نمودند عزيزان ذليل گشتند اميران فقير شدند نازنينان اسير گشتند. از جمله واقعه جديده يزد و اصفهان است که تازه رخ داده و دلها آزرده و آشفته گشته جميع اهل انصاف از استماعش خون گريستند و گريبان دريدند با وجود آنکه بهائيان شجيعند و دلير و هر يک در ميدان حرب و ضرب مقاوم جمّ غفير و چون بجنگ برخيزند صولتی انگيزند که صفوف اعدا را فورًا درهم شکنند زيرا تجربه شده که در شجاعت مثل و مانند ندارند ولی چون بامر مبرم الهی مأمور بصلح عمومی هستند و مکلّف بمظلوميّت کبری لهذا اگر ستمکاری دست تطاول بگشايد و مانند گرگ تيز چنگ هجوم نمايد احبّای الهی مانند اغنام تسليم شوند ابدا مقاومت ننمايند بلکه تيغ و شمشير را بشهد و شير مقابله نمايند زخم بجگرگاه خورند، دست قاتل را ببوسند و در سبيل الهی جانفشانی نمايند، از برای ستمکار استغفار کنند و طلب عفو از پروردگار نمايند اين روش و سلوک سبب گشته که آن حيوانهای درنده و مار و عقرب گزنده روز بروز بر جسارت افزودند و بخون مظلومان دست خويش آلودند و راه جفا پيمودند و ابدًا رحم ننمودند اين واقعه جديد و ظلم شديد بر وقوعات سابقه بيفزود و مصائب و بلايای قديمه را محو نمود. مختصر اينست که چون در اين ايّام علمای شيعه يعنی مذهب قديم در ايران ملاحظه نمودند که ندای الهی بلند شد و شرق و غرب بحرکت آمد انوار شمس حقيقت چنان سطوع نمود که چشمها روشن شد رايت امر اللّه مرتفع گرديد نفوس فوج فوج در ظلّ کلمة اللّه در آيند و شيعيان بهائيان گردند حتّی اسرائيليان چنان شور و ولهی يافتند که عنقريب نفسی از ايشان در ايران باقی نماند مگر آنکه مهتدی بهدايت کبری گردد و همچنين فارسيان که ملّت قديمه ايرانند و منکر جميع انبياء از ابراهيم و موسی و همچنين منکر حضرت مسيح و حضرت رسول اللّه بودند حال اکثر مقرّ و معترف بجميع کتب و رسل و انبيای الهی گشتند و در نهايت صدق و صفا از زمره بهائيان شدند. خلاصه اين قضيّه بسيار سبب حقد و حسد علمای سوء شده بقسميکه صبر و تحمّل بر باد رفته در هر نفسی آتشی افروزند و فتنه‌ئی بر پا نمايند و بانواع وسائل جهله قوم و هزله و رذله پر لومرا بر ريختن خون مظلومان تشويق و اجبار نمايند يکی از آن علماء سوء شخصی موجود در اصفهان نجفی و پدرش چون بخون حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء دست بيالود حضرت بهاءاللّه پدر را ذئب و پسر را ابن ذئب لقب فرمود هر کس متحيّر بود که حکمت اين لقب چه چيز است و چه خواهد کرد تا آنکه در اين ايّام ظاهر شد بدايت اين فتنه از جهلای امّت و علمای سوء در ايران در ولايت رشت در ماه مارس سنه ١٩٠٣ که مطابق ماه محرّم سنه ١٣٢١ واقع برپا گشت اوّل علمای جهلا عوام خلق را از اراذل و اوباش تشويق بر تالان و تاراج احباب کردند و تحريض بر اذيّت و جفا اشرار بطمع غارت اموال مانند گرگ بر اغنام الهی هجوم نمودند و يکنفر از احبّای الهی را که تازه فوت نموده از زير خاک بيرون آوردند قطعه قطعه کرده آتش زدند و حال آنکه آنمظلوم با جميع خلق در مدّت حيات بوفا و ملاطفت کبری سلوک می‌نمود و جميع اهالی مملکت حتّی اعداء و نفس علمای جهلا بر حسن اخلاق و اطوار و امانت و محبّت آن بزرگوار شهادت ميدادند و ميگفتند که اين شخص بزرگوار است و خوش رفتار و وفادار ولی بهائيست و جرمش اين بود که بهائی يعنی زمينی بود آسمانی گشت جسمانی بود روحانی شد ناسوتی بود لاهوتی گرديد سبحان اللّه چه قدر عجيب است که قرآن را تلاوت مينمايند و وصايا و نصايح الهی را می‌شنوند با وجود اين درنده و خونخوارند و اين سبعيّت را از لوازم شريعت غرّا می‌شمرند و اسلامرا در نظر جميع ملل رذيل و رسوا مينمايند باری حکومت عادله پادشاه ايران هر چند خواست هزله رذله را از اذيّت و جفا منع نمايد چاره نتوانست اموال بهائيان را نهب و غارت نمودند و احباب را سخت اذيّت کردند اين سبب شد که در سائر بلاد ايران علمای ملّت نيز بتحريک و تشويق جهّال پرداختند از آنجمله ابن ذئب در اصفهان. اين شخص باوجود آنکه مبلغ موفوری بانواع وسائل جمع نموده و کلّ را از دست ابناء ملّت ربوده و منهمک در جميع شهواتست و کلّ شهادت سوء نيّت او ميدهند مع ذلک جهله عوام پيروی کنند و محض غارت اموال احبّا متابعت او نمايند و دست تطاول گشايند و قوّت بازو بيازمايند اين شخص چون علوّ امر اللّه و ارتقاع کلمة اللّه را مشاهده نمود آتش حسد و بغضا در سينه‌اش شعله شديد زد و علم فساد بلند نمود بعناد برخاست و بتدبير بتشويش افکار و تخديش اذهان پرداخت تلغرافی بنام حضرت صدر اعظم ايران ترتيب داد و بقدر چهار صد نسخه در نصف شب بر جميع ديوارهای شهر بواسطه نفوسی از معتمدين خويش بچسبانيد مضمون تلغراف اينکه شيخ تقی که حجّة الاسلام است بايد محافظت دين نمايد اين تلغراف صرف تصنّع و افترا بود ولی چون صبح دميد و هرکس از اراذل و اوباش اين تلغراف را بديد و يا بشنيد بهيجان آمد کلّ رو بخانه شيخ تقی نهادند او نيز فوراً بفتوای قتل مظلومان زبان گشود معلوم است در چنين حالتی و چنين هيجانی مقتدای عوام چنين فتوائی دهد چه فساد و فتنه‌ئی بر پا شود اين گروه درنده هجوم بر دکانها و خانهای احباب نمودند و بيغما و تاراج پرداختند و احبّای الهی چون بدون اجازه دولت و اطّلاع حکومت مدافعه را حرام دانستند لهذا چاره‌ئی جز مراجعت بحکومت نديدند و چون حکومترا نظر بحکمتی و مقصدی در محافظه سست مشاهده کردند خواستند نفوس پراکنده در شهر در محلّی اجتماع کنند و رأی زنند چون محلّ امنی بجهت مشورت نيافتند لهذا در قونسولخانه دولت روس اجتماع کردند زيرا در محلّ ديگر ممکن نبود در آنجا شب را تا الی صباح بمناجات پرداختند و نعره يا بهاء الأبهی بلند نمودند و بحکومت متّصل مراجعت کردند تا دفع غائله نمايد و مظلومانرا محافظه کند حکومت از شيخ تقی استفسار نمود که اين چه بلواست و اين چه تلغراف و از کجا. شيخ تقی بکلّی تلغراف را انکار نمود که بهيچ وجه از تلغراف خبر ندارم و بخانه قونسل آمد و در خارج منبر نهاد و عموم عوام را که بجهت اذيّت و قتل احبّا جمع شده بودند بظاهر نصيحت کرد و متفرّق نمود و حکومت تحريری باحبّا مرقوم نمود که آسوده باشيد و مستريح اين غائله بر طرف شد و اين جمعيّت متفرّق گشت هر نفسی بخانه خويش رود و بتدارک امور خود پردازد و بکار خود مشغول شود و دعا باعلی حضرت شهريار ايران نمايد زيرا من بعد کسی بشما تعرّضی ننمايد تحرير حکومت را در قونسول خانه ضبط و ثبت شد و احبّا از آن محلّ بيرون آمدند و رو بمحلّات خويش نهادند امّا شيخ تقی در باطن بمعتمدين خويش تلقين نموده بود چون احبّا از خانه قونسول بيرون آيند و در شهر متفرّق شوند عوامرا تشويق کنند که بضرب و قتل پردازند لهذا ياران الهی چون از خانه قونسول به لانه و کاشانه خويش توجّه نمودند در کوچه و بازار گروه ستمکار مانند گرگ خونخوار هجوم کردند و هر کس را بدست آوردند زدند و سر و دست شکستند و بمنتهای اذيّت پرداختند قريب هفتاد نفر جريح و معدودی شهيد شدند از جمله شهداء جناب سيّد ابوالقاسم مارنونی بود اين سيّد حصور قريب هشتاد سال معمّر بود و در مدّت حيات در آن اقليم بزهد و ورع و علم و فضل مشتهر گشت نور مجسّم بود و روح مصوّر حتّی اعداء شاهد تقديس و تنزيه او بودند و گواه کرم و ايثار و انفاق او که هر فقير را دستگير بود و هر مستجير را معين و مجير در ميان کلّ مسلّم القول و مسموع الکلمه و مطاع بود در ايّام اخير چون به بهائی شهير شد لهذا قوم عنود و حسود جحود بر سر او هجوم نمودند و خود ميگفتند چون بر سر او هجوم نموديم فرياد برآورد "إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ يَا بَهَاءُ الأَبْهَی" و در دم تسليم روح بصورت جهور در کمال فرح و سرور اين آيه را تلاوت نمود لا ضير إنّا الی ربّنا لمنقلبون با وجود آنکه ستمکاران مانند سباع ضاريه بر آن مظلوم بيچاره با سنگ و چوب و تيشه و ساطور هجوم نمودند يک تن فريد و وحيد در زير سلاح آنقوم عنيد افتاده و هر کس يک زخمی ميزد و لعنتی از لسان ميگفت آن بزرگوار در کمال وقار متوجّه بملکوت انوار بود بقسميکه گويا احساس زخم و ضرب نمی‌نمود و مشاهده ابواب مفتوحه ملأ اعلی ميفرمود در کمال بشاشت و فرح و مسّرت جان فدای جانان کرد ياليت کنت معه فافوز فوزاً عظيما باری حکومت چون شدّت خصومت آن گرگان درنده ديد کأنّه حضرت نوّاب اشرف والا دام اقباله چاره‌ئی جز حبس و ضبط ياران الهی نيافت لهذا جمعيرا در محبس محافظه کرد ملاحظه نمائيد که چه ولوله و زلزله‌ئی بود که حبس حصن حصين گشت و زندان ايوان امين شد همين قدر کفايت است ديگر بيان نخواهد در اصفهان عربده اين ضوضاء و غوغاء در وقتيکه بفلک اثير ميرسيد سيّد ابراهيم نامی پسر امام جمعه يزد که از کربلای معلّا و نجف اشرف مراجعت می نمود و در آن عتبات عاليه از سيّد کاظم يزدی رئيس قوم فتوی و اجازه بريختن خون مظلومان گرفته بود وارد اصفهان شد و در آنجا فوران آتش ظلم و عدوان را مشاهده کرد و تلغراف کذب و تزوير را قرائت نمود و هجوم عمومرا ديد مصممّ بر آن شد که بحرکت سريع عزم يزد نمايد و از شيخ تقی دستور العمل مکمّل گرفته تا بمحض ورود بآنچه اسباب ويرانی بنيان احبّای الهيست تشبّث نمايد بعد عزم رحيل کرد و وارد شهر يزد گرديد اين شخص عنود ملاحظه نمود که حکومت تمکين اين اهانت ننمايد و اين ظلم و عدوانرا بغی و طغيان شمرد زيرا سبب ويرانی ايرانست و بد نامی ايرانيان لهذا بنهايت تدبير و تزوير پرداخت و از قضا در يوم مولود حضرت رسول - عليه السلام - وارد آن شهر گرديد و مردم شهر بديدن آمدند در مجلس حکايت شرارت اهل اصفهان را آغاز نمود که چنين جرئت و جسارت نمودند و بر قلع و قمع بهائيان قيام کردند و به نهب و غارت پرداختند و اموال تالان و تاراج کردند و در ضمن محض کذب و افترا اشاره می نمود که معاذ اللّه حکومت عادله نيز مسامحه می نمايد و باين تعدّيات و تجاوزات راضی و حال آنکه اعلی حضرت شهرياری و حضرت صدارت پناهی جز عدالت و حفظ رعيّت نخواهند. باری اين بيرحم بقدر امکان بتمجيد اهالی اصفهان پرداخت که آنانرا حميّت دينيّه و غيرت مذهبيّه بر آن داشت که بنيان بهائيانرا براندازد جمعی را تشويق و تحريص می‌نمود و بعضی را بجهت عدم تمکين تهديد ميکرد و هزله و رذله را بتاراج و غارت تطميع می‌نمود لهذا روز سوم ورود آن مردود اراذل و اوباش بايلغار و پرخاش قيام نمودند و جمّ غفير با تيغ و تير هجوم بخانه و کاشانه جناب ميرزا محمّد صينی ساز مينمايند عيال و اطفال شير خوار را بضرب چوب و چماق اذيّت و آزار می‌نمايند و آنچه در خانه از ظروف و اوانی بوده شکسته و اموال را تاراج نموده و خانه را ويران نمودند و حاجی مظلومرا بضرب شديد از خانه بيرون آوردند و کشان کشان تا بدکان کبابی رساندند يک شخص ستمکار مانند کلاب هجوم نمود و بساطور قصّاب زخمی شديد بر سر مبارک آنمظلوم زد و زخمی ديگر بر سينه و ضربی ديگر بر پهلو که فرّاش حکومت رسيد و آن مجروح مظلومرا از دست آن ستمکاران بکشيد ولی چون زخم شديد بود و ضربت ضربت شمر و يزيد آن ستمديده قوّه حرکت نداشت لهذا فرّاش کشيد تا بحکومت رسيد در آنجا بر زمين افتاد در اين همهمه و ضوضاء طفلی يازده ساله در مکتب داشت اطفال بتحريک معلّم بر آن معصوم هجوم نمودند آن کودک ستمديده بمعلّم پناه برد معلّم سنگدل تکليف سبّ و لعن و تبرّی بآن طفل نمود کودک نازنين در نهايت وقار و تمکين امتناع از تبرّی کرد که من طفلی سبق خوانم حقيقت امور ندانم چگونه سبّ بر زبان رانم آن معلّم بيرحم با کودکان مکتب همداستان شد و آتش ظلم و عدوان برافروخت و بر ستمی اقدام کرد که دلها بگداخت و سرشک از ديده بيگانه و آشنا جاری گشت آن بيرحم با سائر کودکان با چوب و قلمتراش و سوزن و درفش آن طفل نازنين را چنان عذاب و عقابی نمودند که قلم تحرير نتواند و زبان تقرير نداند و گوشها استماع نتواند و دلها تصوّر نخواهد. مختصر آن نور ديده شهدا و نورسيده جنّت ابهی در سنّ صباوت به ثبات و استقامتی جانفشانی نمود و بقربانگاه الهی شتافت که ابطال رجال را متحيّر کرد نفس معلّم و اطفال مکتب ميگفتند که در وقتيکه ما بآن طفل ضربت ميزديم او فرياد يَا بَهَاءُ الأَبْهَی وَ يَا مَحْبُوبِی الأَعْلَی ميزد و ابداً فتور نداشت و با کمال سرور جان بجانان باخت تا پيش از پدر بزرگوارش برفيق اعلی شتافت اگر ذره‌ئی انصاف باشد اين ثبوت و استقامت و اين فرح و مسرّت در ميدان فدا و ندای يَا بَهَاءُ الأَبْهَی در شدّت بأساء و ضرّاء فوق طاقت بشر است علی الخصوص از طفلی خورد سال سبحان من ثبّت قلبه علی حبّه فی مشهد الفداء سبحان من أنطقه بِيَا بَهَاءُ الأَبْهَی تحت هجوم الأعداء سبحان من بشّر روحه بالصعود الی الرّفيق الأعلی إنّ هذا من آيات ربّه الکبری. هنوز خون آنطفل نازنين جاری بود که خالوی بزرگوارشرا قوم ستمکار ببدترين عذاب و عقاب شهيد نمودند وجسد مطهّرشرا بزخم شديد شرحه شرحه کردند آن مير وفا در زير زخم اعدا "رضاء بقضاء اللّه و فداء لأمره العظيم" ميفرمود ظالمان اجساد مطهّره اين پدر پاک گهر و پسر پاک گهر و خالوی طيّب طاهر را بافتضاح بيحدّ و حصر بريسمان بستند و بر زمين ميکشاندند و سنگ می‌انداختند و بچماق ميکوفتند و کف ميزدند و شادی ميکردند تا آوردند در ميدان شهر انداختند مادر آن کودک نازنين چون پسر شهيد ديد و شوهر را بزخم شديد مقتول يافت و برادر را در خاک و خون غلطيده مشاهده نمود بر مظلوميّت آن شهيدان علی الخصوص آن طفل صغير ناله و زاری آغاز نمود ديگر ملاحظه بايد کرد که آنمظلومه آفاق در حالت اسيری در دست اهل نفاق چون آن اجساد مطهّره را پاره پاره يافت چه حالتی باو دست داد اين چنين تيزچنگی و درندگی و خونخواری و ظلم و اعتساف در هيچ تاريخی از قرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترين اشقيا حتّی برابره افريکا شنيده نشد شايد قبائل متوحّشه در جنگ و جدال وقتی حزبی مقهور و مغلوب شد و جمعی قتيل و اسير و مغلوب گشت چون فرصت انتقام از حزب غالب يافتند مرتکب چنين اعمال موحشه گشتند و اين در مقام خونخواهی و انتقام واقع گشت ولکن نفوس فرشته سيرت و خوش نيّت و با امانت و ديانت و پاک فطرت با کلّ مهربان و محبّ عموم انسان و در جميع اخلاق انسانی حتّی نزد دشمنان مشهور و مسلّم جهان بيجرم و بيگناه از دست اعداء و هجوم خصما ابدًا چنين تطاول و اعتسافی نديدند بجميع تواريخ عالم اگر مراجعت شود اين ظلم و ستم اعدای الهی بر احبّای رحمانی مثل و نظير ندارد علی الخصوص که يکنفس از شهداء دست بمدافعه نگشود و در حين شهادت کلمه موحشی ازلسان نراند بلکه در نهايت توجّه بملأ اعلی و خضوع و خشوع و رقّت قلب و بشارت روح در حين شهادت بمناجات پرداخت تا آنکه جانرا در کف جانان نهاد. سبحان اللّه حکومت اعلی حضرت شهريار ايران خلّد اللّه ملکه در موسم بيضه گذاشتن طيور قدغن شديد فرمودند که صيّادی بشکار مرغان نپردازد و تيری ولو بهوا نيندازد زيرا اين ظلم محض است و اعتساف صرف که در موسم تناسل مرغان جوجه‌های طيور از دست نروند و از صوت تفنگ بخوف و هراس نيفتند حال بهائيان در مملکت از ابناء وطن با وجود عدم جرم و گناه و روش و سلوک مقبول درگاه کبرياء مورد چنين نقمتی شدند و معرض چنين عداوتی گشتند ملاحظه نمائيد که حضرت تاجدار چه قدر عادل و مهربان و اهالی از مذهب قديم چه قدر سنگدل خلاصه آنروز در اين قيامت کبری و اشتداد نائره بغضاء درها و خانها بسوختند و بدرون کاشانه‌ها ريختند شکستند و زدند کشتند و غارت کردند و خانه‌ها را ويران نمودند و حکومت بقدر امکان حمايت خواست ولی عاجز ماند و از پيش نرفت ولی سيّد ابراهيم معهود امام جمعه رئيس اعداء با جمعی از محرّکين فساد بحکومت شتافتند و بظاهر اظهار تبرّی از فتنه و فساد جستند و در باطن اهل فساد و اراذل و اوباش را تحريک شديد کردند و تطميع بغنائم و تالان و تاراج نمودند در روز بعد عوام بی انصاف بتحريک رؤسای اعتساف هجوم شديدتر نمودند و نهب و غارت بيشتر گرديد و ببدترين عذاب شش نفوس مبارک را شهيد و اجساد را پاره پاره کردند و در ميدان بر اجساد متقطّعه شهيدان اسب تاختند و بضرب سمّ سمندان تنهای پاره پاره را مضمحل کردند و خاکرا بخون مظلومان آميختند. سبحان اللّه هزار سال بود که ملّت ايران بالاخصّ شيعيان در ماتم حضرت سيّد الشهداء شهيد دشت کربلا نوحه و ندبه ميکردند و گريه می‌نمودند و حنين و انين را بعنان فلک اثير ميرسانيدند که لشکر يزيد پليد بر جسد آنشهيد اسب دواندند و سمند راندند و زخم نمودند اينست که حضرت مسيح ميفرمايد پدرهای شما انبيای خدا را کشتند و شما قبورشانرا معمور می‌نمائيد و زيارت می‌نمائيد و سجده ميکنيد و ميبوسيد بعينه اين عبارت ما صدق حال ايرانيانست نفوسی حضرت امام حسين را بنهايت زجر و قهر شهيد نمودند و حال اولاد قاتلين ناله و حنين ميکنند و قبور شهيدان را تعمير مينمايند اينست مقدار غفلت و نادانی ناس. مختصر اينست که اراذل و اوباش اهل يزد روز بروز بر ظلم و اعتساف افزودند و جرئت و جسارت بيشتر نمودند و خبر مختصر رسيده که در روز جمعه عدد نفوس شهيدان از صد متجاوز است. مخبر مخصوص در مکتوب مختصر که منتهی حسرت و تأثّر مرقوم نموده مينگارد آه آه ثمّ آه آه آه جگرها سوزان است و دلها پر آه و فغان ضجيج مرتفعست و صريخ متصاعد دست در وقت نگاشتن لرزانست و قلب در نهايت خفقان و چشم گريان و گوش عاجز از استماع آن ظلم بی پايان هر روز قيامت کبری برپاست و هر ساعتی فضيحتی ظاهر و آشکار در شهر يزد قريب پنج هزار خانه احباب موجود دقيقه‌ای آرام ندارند و راحت ننمايند نه در شب شام دارند و نه در روز طعام بلکه از شدّت غم و ماتم قطعات کبد خويش خورند و خون دل خويش نوشند و در هر دم منتظر و مترصّد هجوم و قتل و غارت و اسارت اطفال و نساء هستند اکثر تشنه و گرسنه و برهنه هستند و نساء از شدّت احزان پدر و شوهر کشته برادر شهيد گشته چنان ماتمی دارند که بپرستاری اطفال شير خوار خويش نرسند باری استقامت اين نفوس تحت سيوف جفا و تسليم و رضا در مقابل الوف از اعداء و فرح و شادمانی اين حقايق نورانی در قربانگاه رحمانی و ثبات نساء مطمئنّه و قوّت ايمان اماء مقدّسه و تحمّل قتل و ضرب و نهب و شهادت طفلان و استقامت کودکان برهان اعظم صدق و حقيقت ياران است. علی الخصوص که در مقابل اين ظلم و عدوان دست بدفاع از تن و جان نگشودند بلکه جانفشانيرا کامرانی دانستند و قربانی را اعظم موهبت عالم انسانی شمردند جام سرشار فدا را مانند صهباء نوشيدند و تيغ را جان دريغ ننمودند حنجر را وقف خنجر کردند و لانه و آشيانه را زير و زبر ديدند مال و منال را بتالان و تاراج دادند و اطفال و زنانرا بی سر و سامان گذاشتند و در نهايت بشاشت و شادمانی جانرا نثار آن دلبر رحمانی نمودند يک حرف و کلمه‌ئی که قاتلان از آن آزرده شوند بر زبان نراندند بلکه شفاعت قاتلان نمودند و از حقّ طلب عفو و مغفرت از برای ستمکاران خواستند و اگر دست بدفاع ميگشودند يک نفس مقاومت يک فوج ميکرد چنانچه يکی از احبّا از يزد مرقوم نموده بود و عين عبارت درج ميشود و آن اين است "خدا دست همه را بسته و اذن دفاع نفرموده و الّا احدی قوّت جسارت نداشت چون ميدانند که از حکم کتاب تجاوز نمی‌شود و دست بمدافعه باز نميگردد لهذا اعداء با کمال اطمينان بقتل و غارت و سفک دماء طاهره پردازند و اگر احتمال مدافعه ميرفت رئيس و مرؤوس جسارت تنطّق و تنفّس نداشتند آرزوی شهادت در سبيل الهی داريم و بجان و دل طالب وجويا ولی اهل و عيال و اطفال را محافظه خواهيم اگر حفظ آنها نخواهيم ميترسيم که مقصّر شويم و الّا جان قابل نيست و لائق فدای سبيل حقّ نه اگر قبول شود زهی سعادت و شرافت" حال اگر اين قربانی و تاراجی و تالانی و بی سر و سامانی و اسيری نساء و اطفال و جانفشانی بکمال شادمانی و همچنين در مشهد فدا فرياد "يَا بَهَاءُ الأَبْهَی" و نداء "يَا رَبِّیَ الأَعْلَی" و صيحه "لا ضير إِنَّا اِلَی رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ" و نغمه "هل من ناظر ينظرنی" دليل بر ثبوت و استقامت نه و برهان رسوخ در ايمان نيست و از اعظم دلائل بر صداقت و روحانيّت و محبّت اين نفوس مقدّسه نه پس دليل ثبوت و استقامت چيست "فَتَمَنُّوا المَوتَ إِنْ کُنْتُم صَادِقِينَ" و حال آنکه اگر بخون خويش ترجمه حال خود می‌نگاشتند البتّه صفحات اوراق آفاق کفاف نمينمود و اگر اين نفوس تکذيب شوند ديگر چگونه ثبوت انبياء و رسوخ اولياء و استقامت مؤمنين در قرون اولی ثابت ميشود و حال آنکه اعظم منقبت حضرت پيغمبر - عليه السلام - "فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ" بوده باری مختصر اين است که از يزد خبر اخير که بواسطه حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا سيّد مهدی رسيده اينست که عدد شهداء بصد و هفتاد جان پاک رسيده و اين معلوم است ديگر غير معلومرا خدا ميداند و چند هزار خانه و دکان و مغازه تجارت نهب و غارت شده و بسی خانه‌ها را آتش زده‌اند جمعی از نساء و اطفال بی معين و پرستار مانده‌اند و برهنه و گرسنه و بی سر و سامان گشته‌اند نه پرستاری و نه غمخواری نه مونسی و نه مهربانی بلکه کوی بکوی سرگردانند و شب و روز بشکرانه اين مصيبت کبری زبان گشايند که الحمد للّه در سبيل الهی مورد چنين عذاب و عقابی گشتيم و در محبّت اللّه هدف هزار تير بلا شديم اين بود منتهی آرزوی دل و جان و اين بود کام دل و راحت روان. باری اين وقوعات معلوم بود که واقع خواهد شد و شفاهًا بکرّات از عبدالبهاء شنيده گشت که در حضور جمّ غفير از احبّا در سال گذشته صراحة گفت که يزد در خطر عظيم است دعا کنيد دعا کنيد و حال انشاء اللّه نيز مضمون اين فقرات مرقومه از قلم عبدالبهاء من بعد تحقّق خواهد يافت و ظاهر خواهد شد و آن اينست سينکشف القناع بإذن اللّه عن وجه الأمر و يسطع هذا الشعاع فی آفاق البلاد و يعلو معالم الدّين و تخفق رايات ربّکم المجيد علی الصرح المشيد و يتزلزل بنيان الشبهات و ينشقّ حجاب الظلمات و ينفلق صبح البيّنات و يشرق بأنوار الآيات ملکوت الأرض و السموات إذًا ترون أعلام الأحزاب منکوسة و وجوه الأعداء ممسوخة و أحکام رؤساء السوء منسوخة و المؤمنون فی فرح عظيم و المکذّبون فی خسران مبين. باری در اين روز جمعه صبحی از جميع محلّات بغتة يکدفعه وا شريعتا وا دينا و وا مذهبا بلند شد و هجوم نمودند در ايّام سائره روزی چهار پنج نفر شهيد نمودند روز جمعه عساکر محافظه را نيز علماء تحريک نمودند تا با جهله عوام همداستان شدند و بغارت پرداختند و اراذل جمعی از ياران را شهيد کردند و نساء را بضرب چوب و سيلی و تازيانه کوفتند و مبلغی گزاف از دکاکين و مغازه‌ها و خانه‌ها غارت کردند بسی اطفال بی پدر شد و چه بسيار مادرها و پدر‌ها بی پسر گشت و بسا خواهرها بی برادر شد چه قدر خانه‌ها خراب شد و چه قدر اهل و عيال دربدر گشت و بيسر و سامان شد چه بسيار اغنيا که افقر فقراء گشتند و چه قدر نفوس که در پرند و پرنيان پرورش يافته بر روی خاک سياه مسکن و مأوی جستند و چه قدر جريح زخمدار و بيمار بی پرستار و بی غمخوار گشتند يکی در وقت شهادت "هل من ناظر ينظرنی" ميگفت و ديگری "هل تنقمون منّا إلّا أن آمنّا باللّه و آياته" ميفرمود و ديگری "يا حسرة علی العباد ما يأتيهم من رسول إلّا کانوا به يستهزئون" ميگفت و ديگری "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّه وَ يَا بَهَاءُ الأَبْهَی" فرياد برمياورد و ديگری "ما بها و خون بها را يافتيم" نعره ميزد و ديگری قصيده بندگی حضرت ورقا بآواز بلند ترانه مينمود و ديگری با وجد و طرب با قاتلها وداع ميکرد و خدا حافظ ميگفت و چون اين کلمه از زبان راند يکدفعه بر دهنش زدند فورًا جان فدا کرد يکی از شهداء در وقت هجوم اعداء فرمود هرگز هيچ پادشاهی باين شکوه و جلال حرکت ننموده و ديگری که شخص جوان برازنده‌ئی بود فرياد برآورد که امشب عروسی منست تا کام دل و راحت جان حاصل آيد. سبحان اللّه اين چه غفلت است که اين نطقها که شهداء در حين شهادت کردند قاتلها بعينه همين کلماترا تصنيف ساختند و اطفال در کوچه و بازار ميخواندند که فلان شخص در فلان محلّ چه گفت و بچه نحو شهيد گشت و فلان جوان بچه آهنگ فلان آيه را تلاوت نمود و چه نوع پاره پاره شد از جمله دو زن مظلومه که بر شهدای خويش در خانه فرياد و ناله مينمودند ظالمان بخانه ريختند و تا توانستند آن دو ستمديده را زدند و اذيّت و جفا کردند و از خانه بيرون کشيدند و با تيغ و خنجر آن دو مظلومه را زنده زنده قطعه قطعه نمودند چون کار باين درجه رسيد حکومت را نيز هجوم عام عاجز و مستأصل نمود و از شهر بقلعه رفت و محافظه خويش نمود سبحان اللّه شاطری را گرفتند و با ساطور قصّابی هيکل مبارکش را پاره پاره نمودند و در وقت ضربت بآهنگ خوشی فرياد مينمود و در نهايت بشاشت نطق بگشود و گفت ده سال بود که اين آرزو را داشتم از خدا خواهم که عفو شما نمايد و غفران رايگان نمايد و بکام دل و جان رسيد زيرا مرا بهمّت شما آرزوی دل و جان حاصل گشت. باری شهداء تا آنروز که خبر دادند در شهر يزد تنها متجاوز از صد و پنجاه بودند و در اطراف يزد نيز در هر دهی نفوس متعدّده شهيد گشتند هنوز تفصيل نرسيده مگر آنکه خبر مختصر تلغراف بطهران رسيد که حکومت بسبب هجوم عموم و اجبار اراذل قوم مجبور بر آن شد که يکی از احبّا را در دهن توپی گذاشت و در هوا کرد و ديگری را در ميدان سر بريد مختصر اينکه زنی را جهله عوام در جوالی مينهند و نفت ميريزند و آتش می‌زنند و يکنفر از احبّا را بدرخت سخت می‌بندند و ميخ کوب مينمايند و نفت ريخته درخت و آن شخص را هر دو می‌سوزند. باری از جمله در قراهای يزد در اردکان جناب صدر و جناب معتمد الشريعة و جناب نظام الشريعة و جناب ضياء الشريعة با اقارب و طائفه و بستگان که از علماء و سادات محترمه بودند و جميع لقب از اعليحضرت تاجداری داشتند با وجود اين علماء فتوی بر ريختن خون آن بزرگواران ميدهند و بتحريک علماء عوام جهلاء با تير و تفنگ و اسلحه جنگ بر آن مظلومان هجوم می‌نمايند با وجوديکه جمعی حاضر داشتند و مقاومت را بنهايت سهولت ميتوانستند و اسباب دفاع از هر جهت مهيّا بود ولی نظر باينکه ميفرمايد "أَنْ تُقْتَلُوا خَيرٌ مِنْ أَنْ تَقْتِلُوا" تسليم آن گرگان خونخوار ميشوند و آنان دست تطاول می‌گشايند و بزجر و بدترين عذاب هفده نفر را شهيد می‌نمايند از نفوس موجوده يک طفل خورد سال در چاه افتاده او باقی و زنده مانده ديگر کسی نمانده و آن باغ و عمارت را بکلّی خراب کردند اشجار را کندند و آنچه که ممکن بود بردند و غارت نمودند و مبلغ گزافی از اموال و ثروت حضرات را بردند. باری مجموع شهيدان در اردکان تا بحال نوزده نفر و در قريه تفت بيست و هشت نفر و در قراهای باقی ديگر هر يک يکی دو تا واقع و در منشاد ده نفر و در ده بالا يک نفر را زنده در تنور می‌افکنند و سوختند و از نسوان تا بحال شش نفر شهيد شدند اين مقدار نفوس شهيد شده‌اند امّا جريح و مضروب بسيار. باری حضرت مسيح روح العالمين فداه سبيل ملکوت را واضحاً بکلّ نشان دادند و اقرب طرق را واضح و آشکار کردند و آن صراط مستقيم مشهد فداست لهذا نفوس مقدّسه پيروی آن مطلع انوار نمودند از آن راه بملکوت اسرار شتافتند اينست که حضرت مسيح ميفرمايد "طوبی للمطرودين لأجل البرّ لأنّ لهم ملکوت السموات طوبی لأتقياء القلوب لأنّهم يعاينون ربّ الجنود طوبی لکم إذا عيّروکم و طردوکم و قالو لکم کلمة سوء" و همچنين در لوح اقدس نازل "طوبی لراقد انتبه من نسماتی طوبی لميّت حيّ من نفحاتی طوبی لعين قرّت بجمالی طوبی لمن سمع نغماتی طوبی لخائف سرع الی ظلّ قبابی طوبی لعطشان هرع الی کوثر عنايتی طوبی لجائع هرب عن الهوی لهوائی و حضر علی مائدة القدس الّتی نزّلتها من سماء فضلی لأصفيائی طوبی لجاهل أراد کوثر علمی و لذليل تمسّک بحبل عزّی طوبی لغافل توسّل بذکری طوبی لروح بعث من نفحتی و دخل ملکوتی طوبی لنفس هزّتها رائحة وصلی و اجتذبتها الی ملکوت أمری طوبی لعين رأت و لأُذن سمعت و لقلب عرف الربّ ذا المجد و الملکوت و ذا العظمة و الجبروت طوبی للفائزين طوبی لمن استضاء من شمس کلمتی طوبی لمن زيّن رأسه باکليل حبّی طوبی لمن سمع کربی و قام لنصرتی بين شعبی طوبی لمن اطمأنّ لکلمتی طوبی لمن فدی بنفسه فی سبيلی طوبی لمن حمل الشدائد باسمی و ما منعته الدنيا عن الورود فی شاطئی طوبی لمن دخل ملکوتی و شاهد ممالک عزّی و اقتداری و شرب من بحر بيانی و طلع بأمری و ما سترته فی خزائن کلماتی و طلع من أفق المعانی بذکری و ثنائی إنّه منّی عليه رحمتی و مکرمتی و فضلی و عنايتی" اين است خونبهای شهيدان اين است منتهی آمال مقرّبان و اين است حيات ابدی روحانيان اين طريق حضرت مسيح است و اين سبيل مظاهر الهی در دور قديم و جديد در لوحيکه مخاطباً بذئب پدر شيخ محمّد تقی مرقوم فرمودند ميفرمايند "هل ظننت إنّا نخاف من ظلمک فاعلم ثمّ أيقن من أوّل يوم فيه ارتفع صرير القلم الأعلی أنفقنا أرواحنا و أجسادنا و أبنائنا فی سبيل اللّه العليّ العظيم و بذلک نفتخر بين أهل الإنشاء و الملأ الأعلی شهد بذلک ما ورد علينا فی هذا الصراط المستقيم تاللّه قد ذابت الأکباد و صلبت الأجساد و سفکت الدماء و الأبصار کانت ناظرة الی أفق عناية ربّها الشاهد البصير کلمّا زاد البلاء زاد أهل البهاء فی حبّهم قد شهد بصدقهم ما أنزله الرّحمن فی الفرقان بقوله "فَتَمَنُّوا المَوتَ إِنْ کُنْتُم صَادِقِينَ" هل الّذی حفظ نفسه خلف الأحجاب خير أم الّذی أنفقها فی سبيل اللّه أنصف و لا تکن من الّذين فی تيه الکذب من الهائمين قد أخذهم کوثر محبّة الرّحمن علی شأن ما منعتهم مدافع العالم و لا سيوف الأمم عن التوجّه الی بحر عطاء ربّهم المشفق الکريم تاللّه الحقّ ما أعجزنی البلاء و لا أضعفنی إعراض العلماء نطقت و أنطق أمام الوجوه قد فتح باب الفضل و أتی مشرق العدل بآيات واضحات و حجج باهرات من لدی اللّه المهيمن القيّوم" (عبدالبهاء عبّاس)